



«خاطرات میاشتر انگلیسی سردار اگر»

نویسنده فرانسس فور بزلایت

(۲)

ایران ، در آن موقع ، باقحطی دست بگریبان بود چون از سال ۱۹۱۵ تا ۱۹۱۷ که عثمانی و روسیه در نقاط مختلف خاک ایران یا از سواحل غربی بحر خزر تا مرزهای بین-النهرین باهم در جنگ و گریز بودند قسمت اعظم محصولات کشور نابود شد و ثمره زحمات دهقانان ، بوسیله نیروهای مهاجم ، ضبط گردید و آنان مجبور شده بودند ذخیره بذر خود را بجای کاشتن ، برای نجات از گرسنگی ، بمصرف خوراک خود برسانند ، تا جائیکه در اوائل سال ۱۹۱۷ برای کشت دانه ای بذر باقی نمانده بود . قلت برف و باران زمستان ۱۹۱۶-۱۹۱۷ بر بدبختی دهقانان مزید شد و در بهار همان سال ، بعلت کم آبی مفرط ، حتی مقدار ناچیز محصولاتی را هم که عده ای کاشته بودند ، از میان رفت . مملکت ایران در وضع بسیار نامساعدی قرار داشت . دهقانان از شدت قحطی و گرسنگی در حال فنا بودند . بهر جا که برای استراحت از اتومبیل پیاده میشدم ، صد ها بشر همانند اسکلت استخوانی

* آقای دکتر حسین ابوترابیان از ترجمانان و پژوهندگان معاصر.

در اطرافم گرد می آمدند و باناله و التماس تکه پاره ها و اجناس قراضه مرا می گرفتند و بر سر
 تصاحب آنها باهم نزاع می کردند . در عرض یکروز سفر ، در فاصله ۵۶ مایل بین کردند
 و کرمانشاه ، توانستم ۲۷ جنازه در کنار جاده بشمارم که اغلب زن و بچه بودند . شرائط
 زندگی روستائیان بقدری اسفناک بود که من حتی خجالت میکشیدم جیره غذای ساده خود
 را در حضور آنان صرف کنم . در عوض دیدن این مناظر تأثیر انگیز ، خروج از صحراهای
 آتش گرفته بین النهرین - که درجه حرارتش به حدود ۱۳۲ ۲ درجه میرسید و رسیدن به
 مناطق مرتفع و کوهستانی ایران لذتی وافر داشت ساعت يك بعد از ظهر در حرارت ۱۱۸
 درجه عرق ریزان از مرز گذشتیم و همانروز در ساعت ۷ بعد از ظهر ، پس از يك صعود مشکل
 بارتفاع سه هزار پا ، در گذرگاههای مرتفع «پای طاق» بموقع شستشوی در فضای آزاد ،
 از سردی آب بخود لرزیدم . بالاخره پس از یک هفته تقلا و خستگی در جاده های کاروان رو
 و پراز گرد و خاک و معبرهای مشکل کوهستانی که فقط برای عبور چارپایان مناسب بود
 به قزوین رسیدم یعنی بجائی که واحدهن در آنجا مستقر بود . چون معمولا در اثر استمرار
 قحطی بیماریهای مختلف بروز میکند با وجود روشهای پیشگیری مؤثر قسمت خدمات
 بهداشتی نظامی بر اثر شیوع تیفوس ، وبا ، آبله و آنفلوآنزا در قزوین خسارات وزیانیهای
 فراوان بما وارد شد . عده ای از دوستان و افراد خود را از دست دادیم . در چنین شرائطی
 زیاد تعجب آور نبود اگر بسیاری از همزمان من و مخصوصا آنان که تا قبل از جنگ
 هرگز از انگلستان خارج نشده بودند ایران را يك جهنم واقعی در روی زمین بدانند .
 ولی زندگی من بصورتی جریان داشت که من سالها تابع روال طبیعی آن نبودم از آنرو
 روحیه ای در من بوجود آمده بود که میتوانستم خود را با هر موقعیتی وفق دهم و وجود
 شرائط مذکور و ناراحتی های مختلف ، نمیتوانست لذت يك زندگی آرام در چنین آب و
 هوائی خوب را از من سلب کند . بمرور که وضع مملکت سروسامانی یافته و بهتر میشد
 به آن علاقه ای بیشتر پیدا میکردم و توانستم دوستانی فراوان پیدا کنم تا جائیکه از فکر
 بازگشت به تمدن کسل کننده و پرهیاهوی غرب وحشت میکردم . در اوائل سال ۱۹۱۹
 همچنانکه واحدها در قزوین مستقر بود ، یکروز دوتن از افسران بریگاد قزاق بملاقاتم
 آمدند . یکی از آنان بنام کلنل اسلیوتسکی^۸ از دوستان صمیمی من بود و او شخص
 همراهش راکه افسری برجسته و یکی از خوش اندام ترین افراد ایرانی بود ، بنام
 «یاور رضاخان» بمن معرفی کرد . من نخست احساس کردم او شخصی کم گو است و
 مسلما در اثر گفتگوهای ماملول خواهد شد ولی بمجرد اینکه درباره امور مکانیکی حمل و
 نقل سر سخن را باز کردم ناگهان وضع ظاهری او تغییر کرد سرشت واقعی این «یاور»
 ایرانی ظاهر شد . او در حدود یکساعت پیاپی از من سؤال میکرد . برای من جوابگویی

بسنوالات اوونيز دادن اطلاعات مورد نظر باین سرباز مشتاق وزیرك فوق العاده لذت بخش بود . هريك از مسائل مورد سؤال او اهمیتی فراوان داشت و من از سرعت درك و توجه او به نکات مشکل مبهوت مانده بودم . البته تنها چیزیکه در آن موقع از این افسر خوش قد و قامت ایرانی بفرجه خطور نمیکرد آن بود که پنج سال بعدوی بر تخت سلطنت «قاجار» خواهد نشست .

در همان سال حوادثی در ایران بوقوع پیوست که بر افکار من تأثیری قابل توجه داشت از آن جمله قرارداد معروف انگلیس و ایران بود که طبق آن انگلستان قسیم ایران میشد و طی برنامه‌ای، سرپرستی ادارات دولتی و تجدید سازمان قشون و تنظیم روش مالی کشور را بپرداخت وامهای چشم گیر و اعزام مستشار ، درست میگرفتند و در عوض ، از ایران امتیازات مهم تجاری تحصیل میکردند احداث راه آهن تهران به خلیج فارس (این خط بعدها به راه آهن فعلی بغداد - بصره متصل می شد که در حال حاضر بکار مشغول است ، بدین طریق بندر بصره بصورت یکی از بنادر مهم تجاری دو کشور ایران و عراق در می آمد) .

این قرارداد با وجودیکه بوسیله شاه^۹ و رئیس الوزراء (وثوق الدوله) قبول شد ولی بامخالفت مجلس روبرو گردید . عده ای زیاد از مالکان و اشراف ایران با کمال میل طرفدار این قرارداد بودند و عقیده داشتند در زیر نفوذ بریتانیا ثبات و آرامشی بیشتر در دولت پدید می آید و در نتیجه وجود یک قشون منظم و تربیت شده باروش و انضباط اروپائی امنیت املاکشان بهتر تأمین خواهد گردید . ولی رهبران مذهبی مسلمانان با آن مخالفت کردند . چون می دانستند با پیشرفت مملکت و نفوذ تمدن به ایران از قدرتشان - که در آن موقع بالاترین قدرتها بود - کاسته خواهد شد . بعد از متارکه جنگ ، چون مقدار کارهای ماکمتر شده بود توانستم چندین بار ، بمدتهای کوتاه ، مرخصی گرفته به تهران بروم . در تهران يك باشگاه بین المللی بسیار خوب وجود دارد که در آنجا بردو باخت هائی انجام میشود که حتی بامؤسسات نظیرش در جنوب فرانسه رقابت میکند . یکروز بعد از ظهر ، پس از يك دوره بازی هیجان انگیز «باکارا» که با چندتن از افسران روسی بریگاد قزاق و یکی از رجال ایران انجام میشد ، مرا بشخصی با عنوان «عالیجناب سردار اکرم» معرفی کردند من از او خیلی چیزها شنیده بودم و میدانستم صاحب یکی از وسیعترین املاک کشور است . لقب «سردار» او که در ترجمه انگلیسی بمعنی «فرمانده قشون» است نباید بهمان معنای حقیقی کلمه تفسیر شود . بلکه این لقب اغلب القاب موروثی طبقه اعیان انگلیس میباشد . آشنائی من با سردار اکرم ، پس از آن روز ادامه یافت و بعد از چندبار ملاقات

در منزل مجلل او ۱۰ متوجه شدم که یکی از طرفداران سیاست انگلستان است قبل از اینکه به قزوین بازگردم صریحاً اظهار داشت خیلی علاقمند است اداره امور املاکش را بدست يك افسر انگلیسی بسپرد و در جستجوی یافتن چنین شخصی است که باین کار علاقه داشته باشد. این اشاره صریح او را در وحله اول زیاد جدی نگرفتم در ماههای آینده آشنائی ما بیشتر و بدوستی تبدیل و با افزایش علاقه من بایران همراه شد، بالاخره او تقاضای قطعی خود را عرضه کرد و بعد از اینکه بمیانجی گری آقای هارث نایب کنسول انگلیس در قزوین مذاکراتی صورت گرفت در اکتبر ۱۹۱۹ میان ما قراردادی بمامضاء رسید و طبق آن برای مدت ۵ سال بخدمت سردار اکرم درآمدم. پس از امضای این قرارداد از خدمت ارتش انگلیس استعفا دادم و خود را برای بازگشت بانگلستان ورتق ورتق امور خانوادگی و جلالی وطن آماده ساختم.

پس از ورود به انگلستان چند هفته ای در آنجا ماندم و آنگاه باتفاق همسر من طی يك سفر دریائی یکماهه از انگلستان به خلیج فارس بازگشتیم (ژانویه ۱۹۲۰) پس از آن به بصره رفتیم و از طریق رود دجله به بغداد وارد شدیم. در بغداد باتمام اثاثیه در چهار اتومبیل قرار گرفتیم و از طریق همان راههای کاروان رو و نظامی بسوی لت گاه دعی در ۱۶ مایلی شمال همدان -- براه افتادیم و در حدود اوایل ماه مارس ۱۹۲۰ پس از يك سفر زمینی ۴۰۰ مایلی خسته کننده به آنجا رسیدیم «لت گاه» از آن ببعده محل زندگی ما بود.

ادامه دارد.

- شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
- | | | |
|---|---|------------------------------------|
| <p>۳ - سلسله کوهی در مغرب ترکیه</p> <p>۴ - مؤلف، تهاجم ارتش انگلیس را از یاد برده است؛</p> <p>۵ - بملت وقوع انقلاب بالشویک در روسیه</p> <p>۶ - متاسفانه دلیل حضور «هانری فورد» در بغداد دانسته نتد.</p> | } | <p>مربوط به قسمت
اول مقاله</p> |
|---|---|------------------------------------|

۷ - تقریباً ۵۶ درجه سانتیگراد

۸ - Slivetski

۹ - احمدشاه بدلائلی از امضاء و قبول این قرارداد خودداری نمود.

۱۰ - منزل سردار اکرم در محل فعلی سفارت آمریکا در خیابان تخت جمشید قرار داشت.